

بازگشت ناپذیر

مهدی گرایلو

با بازگفتِ گفته‌ی همیشگی‌ام آغاز می‌کنم: لیبرالیسم در ایران پیش از هرچیز یک برنامه‌ی امنیتی‌ست و تکانش‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی لیبرال‌ها نه برآمد یک گوهر/سوژه‌ی خودبنیاد و خودپویای استوارنده‌ی یک چینه‌ی منفعتی ویژه، بلکه درست از دم پیدایش سامان انقلابی در ایران، بستر و میانجی پیشبرد سیاست آمریکا برای دگرگونی گوهری توان انقلابی این سامان بوده‌اند؛ پنداره‌ی قانونی این برنامه که دادن نقش راهبردی به لیبرال‌ها به‌سان کارپردازان فرایند گام‌به‌گام تبه‌گنی قدرت/از بالا زیر نام اصلاحات ساختاری بود، دست کم یک‌بار در گداختِ کوره‌ی گورباچف-یلتسین بسنده آبدیده شده بود. این برنامه در ایران، در همان خیز نخست با گردآوری انبوهی از اوباش سیاسی کشور، و همراستا و همزمان پرورش یک سامانه‌ی گفتمانی فراگیر برای بسیجیدن اندیشه و کردار لایه‌های گوناگون جامعه، در سایه‌ی دولت‌های پیاپی پس از جنگ توان بر توان افزود؛ باین‌همه کارگزاران آن در درازای یک تاریخ چهاردهه‌ای در هر آزمایش و رزمایش برای انجام آنچه بدان گماشته شده بودند، شکست خوردند؛ تا اینکه ترامپ به لیبرال‌های آمریکا و اروپا فهماند که کاری از دست مزدوران ایرانیشان بر نمی‌آید. او خرد و درشت فسیله‌ی نام‌یافته به لیبرال‌میان‌روهای ایرانی را پس از عمری نوکری جانانه برای واشنگتن، با ضدآمریکایی‌ها و انقلابی‌های راست‌آیین پنجاه‌وهفتی به یک چوب راند و چندانکه با خونسردی بیرحمانه‌ای دل‌ها و پیوندهای این دستبوسان دل‌به‌مهر را می‌شکست، برنامه‌ی دگردیسی گام‌به‌گام از بالا را ناگهانه بایگانی کرد، سکه‌ی چنددهه‌ای سیاست‌ورزی لیبرال‌ها برای پیشبرد برنامه‌ی دیرین خود آمریکا در ایران را از ارجوآب انداخت، و به جای آن دستور تبش و انگیزش برای شورش توده‌ای از پایین را کارپرداخت و در یک بازه‌ی چهارساله هرآنچه در توان داشت برای پرورش و آمایش دارودسته‌های ایران‌ستیزی که پنداره‌ی بنیادبخش‌شان نابودی بی‌درنگ و بی‌میانجی ایران بود، در جایگاه کارگزاران پایه‌یک سیاست ایرانی آمریکا و به‌جای نوکران تازه‌مرخص‌شده‌ی لیبرال، به کار گرفت. اما امروز با بازگشت تبه‌کارانه‌ی لیبرال‌ها به قدرت در آمریکا به‌یاری یک بسیج نیروی جهانی در برابر ترامپ، زبان لیبرال‌نفوذی‌های ایرانی نیز دوباره دراز

شده و با همان بی‌شرمی‌ای که سراغش را جز در همین طایفه نشاید جست، از بازگشت/مید به اردوی نوکران کهنه‌کار سخن می‌گویند. درین باره چند نکته‌ی گفتنی هست:

۱. شرایط پدیدآمده برای ژرفایش تراز مخالفت در ایران به پیامد رویکرد «فشار از پایین» در چهارساله‌ی ترامپ، دیگر بازگشت‌پذیر به شرایط پیش از آن نیست؛ راست آنکه مخالفت در تراز گفتمان‌گریز، سرکردگی‌ناپذیر و خودآیین کنونی که از ۹۶ بدینسو آروین خیابانی هر اعتراضی با هر پیشینه و زمینه‌ی عقیدتی و سیاسی و اقتصادی شده است، همینک هستنده‌ای خودبنیاد است که دیگر به‌سادگی افسارش را به دست لیبرال‌ها نخواهد داد. این واقعیتی‌ست که نه تنها به سیاست ایرانی بایده‌ی داشتن می‌شود، بلکه بی‌گمان او نیز در پیشبرد برنامه‌ی دیرینه‌ی «مهار و دگردیسی قدرت در ایران» از آن پیشینه‌ی بهره‌را خواهد برد. اگر با یادآورد آزمون سوریه و عراق و لیبی واقع‌بینانه به سرشت راستین برجام‌بازی‌های گروه اُمام‌ابایدن بنگریم، پنداره‌ی بازگرداندن بی‌چشمداشت شرایط به تنظیمات کارخانه، آن‌هم تنها به پرداخت بهای پیمان‌شکنی ترامپ در برجام، برای بایده‌ی نه امتیاز سیاسی معناداری دارد و نه حتا اگر بخواهد شدنی‌ست؛ گروهی که از دل چند نمایش خیابانی دست‌ساخته در سوریه و لیبی آن ایلغارها را بیرون می‌کشد، به‌سادگی از دستاورد ترامپ در فراهم‌سازی زمینه‌ها و ابزارهای رویداد نظام‌مند آنچه/اعتراضات خودجوش توده‌ای می‌نامند، نمی‌گذرد. برنامه‌ی فشار پیشینه‌ی ترامپ، به‌یاری خرابکاری‌های اقتصادی و اجتماعی لیبرال‌ها در قدرت، رویکرد سرشت‌زدایی گام‌به‌گام را دیگر بلاموضوع ساخته است، چون فشار پیش‌گفته قدرت را به ایستاری کشانده است که دادن هر امتیاز فراهسته‌ای (گام سپسین فرایند برجام، آنگونه که هفت سال پیش در پندار گروه اُمام‌ابایدن قالب‌ریزی شده بود) آغاز فروریزی آن خواهد بود. به‌دیگرگفتار، ترامپ در یک برنامه‌ی یک‌کوبه‌ای چهارساله شرایط را به همان دقیقه‌ای رسانده است که جریان اصلی سیاست ایرانی آمریکا در چند دهه‌ی گذشته همواره می‌خواست با نقشه‌ی راه درازآهنگ «نفوذ در بالا» به آن برسد؛ برداشت لیبرال‌های ایران از پیش‌شرط‌های دوازده‌گانه‌ی پمپئو، بی‌علاقگی یا سردرگمی دولت ترامپ برای گفتگو بود، چون از دید آنها این بسته‌ی دوازده‌گانه در واقع معنایی جز پیشنهاد خودسرنگونی به حکومتی که به گفتگو فراخوانده می‌شود نداشت و البته هیچ حکومتی بر سر سرنگونی خود با دیگری گفتگو نخواهد کرد؛ گفتن ندارد که آنها با هیچکدام از این دوازده شرط مخالفتی ندارند، اما به سبب مقولات گفتمان کهنه‌ای که به اندیشیدن در آن اعتیاد دارند، عادت دارند که فرایند برآوردن این شرط‌ها را به سان زنجیره‌ای ببینند که حلقه به حلقه بافتنیست و این نیز تنها به دستان آنها شدنیست؛ راست آنکه لیبرالیسم ایرانی یک سرنگونی تدریجی‌ست و مخالفت آن با ترامپ تنها در نادیده‌گرفتن این تدریج است؛ امروز این لیبرال‌ها هستند که از دیدن این واقعیت ناتوانند که بسته‌ی دوازده‌تایی پمپئو نه یک پیشنهاد گفتگو بلکه جارکشی پیشامد شرایطی در پایین است که در آن هرگونه

تدریج جای خود را به کنشگری سازمان یافته و بی‌میانجی خیابانی داده است، وضعیتی که اجرای دستورکار براندازی به بیرون از سامانه‌ی نمایندگی جابجا می‌شود و با استقلال از سازوکارِ نخ‌نمای میانجیگری لیبرال‌ها، به سوی رویارویی مستقیم با قدرت می‌چرخد؛ این شرایط دست کم در کوتاه‌مدت بازگشت‌ناپذیر است و حتی اگر لیبرال‌ها این را نفهمند، بایدن می‌فهمد.

۲. منطق نویددهنده‌ی حذف تحریم‌های افزوده‌ای که در چهارساله‌ی ترامپ بر بار تحریم‌های پیشین ایران سربار شد، پیرو منطق بند بالا و البته با توان دو یاوه است. گذشته از این یافته‌ی پُرگفته که حتی پس از اجرای برجام و در دولت خود اُبا اما استخوان‌بندی اُستوارنده‌ی سامانِ تحریم‌ها دست‌نخورده به جا ماند، و نیز با نادیده گرفتن فرایندهای حقوقی و قانونی‌ای که در آمریکا برای برداشتن قوانین گذاشته در ریاست‌جمهوری‌های پیشین نیازند، فراموش نکنیم که آمریکایی‌ها از همه‌ی تحریم‌های پیشاپیش بارگذاری شده، ولو به دست حزب رقیب، چونان اهرم فشاری برای گرفتن امتیاز بیشتر در هر مرحله از گفتگوها بهره برده‌اند؛ این گواهی بیش از هر جای دیگر در خود فرایند برجام یکم بر ما نوشته شد؛ بایدن آنقدرها آمریکایی هست که این همه تحریم نوساخته را یکجا و تنها به‌بهای بازگشت به همان برجام پیشین کنار نگذارد، به‌ویژه اگر به یاد آوریم که او بیش از بازگشت به برجام از تکمیل درونه‌ی آن سخن گفته است.

۳. با آغاز فشار ترامپ بر ایران و به دنبال آن افزایش تنش‌های اجتماعی، برخی چهره‌های به‌آوازه‌ی *اصلاح‌طلبی و میانه‌روی* و دیگران دست‌ها – کسانی چون تاجزاده که تند و سخت به ایستارِ خاتمی در ایلغارهای ۹۶ و ۹۸ می‌تاختند – گوشی دستشان آمد که اگر دیر بجنبند به بزم خلعت‌بخشی نمی‌رسند؛ سپس به هم‌پیماله‌هایشان هشدار دادند که پافشاری بر گفتمان اصلاحات، آنها را از رسیدن به گرد پای "جنبش‌های اعتراضی مردم" نیز باز می‌دارد، چه رسد به رهبری خواسته‌ها و پیکارهایشان؛ امروز گفتار و نوشتار آنها، با حذف سربرگ، در تارنمای وزارتخانه‌ی پُمپئو بازنشرپذیر است و چون به‌خوبی می‌دانند که فارغ از کیستی و چیستی جایگزین ترامپ در کاخ سفید، بازگشت به رونق روزهای خررنگ‌کنی دوم خرداد یکبار برای همیشه نشدنی نیست، این واهلش سیاسی از بایسته‌های دست‌وپاگیر یک منگنه‌ی گفتمانی به چماق‌کشی خیابانی را نه ویران کردن پل‌های پشت سر بلکه گامی به پیش و پایه‌پای مردم می‌انگارند. گرچه تخم این جداسران هنوز در شمار کلان پراکنده نشده است، با اینهمه آنها نمونه‌ی سرشت‌نمای اینهمانی لیبرالیسم ایرانی با یک برنامه‌ی ضدامنیتی هستند؛ لیبرالیسم به‌سان گردایه‌ای از دبستان‌ها و رویکردهای اقتصادی با توپخانه‌ی سیاسی و عقیدتی سنگین شناخته‌شده‌ای که در اروپا پیکره یافت، در ایران پس از ۵۷ یکسره ممتنع است. آنانکه به‌نام لیبرال‌های ایرانی در اقتصاد و سیاست ایران تاخت‌وتاز می‌کنند، به‌زبان خیلی خودمانی مأموران یک برنامه‌ی ضدایرانی‌اند. من در نوشته‌های پیشین (همان لیبرال‌ها، برای روز

هبوط، دولتِ جوهر ناممکن، و ...) بارها گفته‌ام که حتا اصلاحات اقتصادی آنها به‌سوی معادلات بازار آزاد را نیز بیش از یک‌جور پایبندی مکتبی به یک سامانه‌ی گفتمانی اقتصاد سرمایه‌داری یا حتا پیروی از یک نظام منفعتی ویژه، باید بخشی از یک دسیسه‌ی امنیتی برای درونه‌زدایی از انقلاب ۵۷ دانست. این سخن همان اندازه بر آنها راست می‌افتد که بر اصلاحات سیاسی و اقتصادی نیروبخش فرایند گورباچف-یلتسین. امروز لیبرالیسم ایرانی، حتا اگر باز در قدرت باشد یک سرنگونی طلبی بی‌پرده است، زیرا هدفِ ضدامنیتی‌ای که این پدیده برای رسیدن به آن در سپهر سیاست‌ورزی چهل سال گذشته‌ی ایران پدیدار شده بود، اکنون دیگر واقعیتی پیشاپیش رویداده است؛ جداسران این قبیله‌ی دوزیست‌ها که امروز برای پس‌پشت‌گذاشتن گذشته‌ی آبروباخته‌شان از پاپ کاتولیک‌تر شده‌اند، هرچه هستند آذرخشی در آسمان بی‌ابر نیستند. آنها همه‌ی قبیله را در دنبال دارند و بایدن رئیس‌جمهور باشد یا نباشد، جز در خیابان سرنوشتی ندارند.

۴. امنیتی‌ها چهل سال کوشیدند تا در پس رفتار و گفتار لیبرال‌ها طرح کلی یک دسیسه‌ی آمریکایی را پیدا کنند. راست آنکه لیبرال‌ها چیزی را پنهان نمی‌کنند، بلکه به‌وارون می‌خواهند همه‌ی جامعه به گفتار درآید و این خواسته را در مفهوم «پرورش جامعه‌ی مدنی» نگره پرداخته‌اند؛ در انجمنی که هر کس هرچه بخواهد به دیگری می‌گوید، حتا وقتی همه بد لیبرالیسم را می‌گویند، باز لیبرالیسم رأی می‌آورد؛ سخن‌گفتن با یکدیگر کارکرد اندامواریست که یک سامانه‌ی سرکردگی را استوار می‌دارد و این درست خود لیبرالیسم است. لیبرال‌ها در نخستین پویش خود همیشه می‌کوشند تا باورآوران به یزدان‌شناسی انقلاب‌های پیروز را به گفتگو با جامعه بکشند و بدین‌نمط یک انقلاب را دوباره در اندامواری جامعه‌ی مدنی — آنچنانکه به‌سادگی و برای فاهمه‌ی این سامانه‌ی کلان‌گستره‌ی دادوستد ادیبی دلالت‌پذیر باشد — نامگذاری کنند. توطئه‌ی آنها چیزی از گوهره‌ی همین خودآشکارگی یکسره‌ی «سخن‌گفتن در پیشگاه همگان» است. توطئه‌باورانی با ذهنیت‌های جنگ‌سردی، که در مقام واپسین پیشمرگان پدرسالار بیش از هرکسی دارای نیروهای مردانه‌اند و جاذبه‌ی اغواگرانه‌ای دارند، شوربختانه این جذابیت تسلیم‌کننده را وامدار دریافتِ خام و زمختشان از چیستی رویداد توطئه‌آمیزند؛ آنها این رویداد را پدیداری دوسیمایی می‌بینند: معنایی پنهان در پس گفتگویی که رمزگذاری شده است. گرچه این نگاه برای یک دستگاه امنیتی بایسته است، اما شاید جز در رازدبیره‌های برخی سازمان‌های زیرزمینی خرابکار، آنچه بساهنگام از جستجوی معانی پنهان گفتگوهای مظنونان به دست می‌آید، انبوهی از بازبردهای پیش‌پافتاده از رسته‌ی بده‌بستان‌های عاطفیست. پنداری در بیشینه‌ی نمونه‌ها در پس آنچه گفته و کرده شده، پیغام خرابکارانه‌ای فراتر از یک دلالت ادیبی ترحم‌برانگیز در کار نیست. در نخستین نگاه، انگاره‌ی ساختارگرایانه‌ی دولایگی کارکردهای معنایی زبان (تراز خودآگاهانه‌ی گفتار و تراز ناخودآگاهانه‌ی دلالت)، با این دریافتِ جنگ‌سردی از «معنا» در رویه‌های توطئه‌آمیز، به‌نیرو هم‌فزایی می‌کند، چرا که ساختارگرایی معنای پنهان را در تراز

دلالت، یعنی در لایه‌ی زیرینی که از دید آگاهی بیرون می‌افتد، می‌جوید؛ باینهمه این تباهی نگره‌ی ساختارگرایانه‌ی زبان است؛ لکان که چند گام جسورانه از ساختارگرایی جلوتر است، این مرده‌ریگ را از فروید می‌پذیرد که در تراز دلالت و در مقام معنای نهفته‌ی فلان کنش گفتاری، یک‌وتنها یک شکل جهان‌روا شارش دارد که ویژگی بنیادینش پیشینگی‌اش بر هر درونه‌ی تکینه و تاریخی‌اش است و این شکل همانا تراژدی ادیبی یک خواهش روان‌نژدانه است. زبان توطئه نیز ناگزیر از رسانش معنا در همین شکل یگانه است و برین بنیاد برای کنش گفتاری گویشگر/کنشگر خود نیاز به همان ساختار ادیبی تراکنش روانی دارد؛ آنچه از این زبان یک توطئه می‌سازد نه معنای نهفته در تراز زیرین آن، بلکه یاراندن سخنگویان به انجام همان تراکنش همیشگی از رهگذر خود سخن‌گفتن است. زبان چیزی را پنهان نمی‌کند، بلکه یک قاعده‌ی کلی را که همه به یک‌اندازه از آن رویگردانیم، در یکایک ما به‌سان تاریخچه‌ی شخصی یک دشواری تکین به تجربه درمی‌آورد؛ سخن‌گفتن میانجی‌ایست که آن کلیت رسوا را به این فردیت اندوهبار پیوند می‌زند؛ در زبان، آنچه توطئه‌آمیز است همین کارکرد خودآیین فردی‌سازی یک قانون کلی‌ست. برین پایه برای آنکه سازمانی چون نایاک کارچاقکن یک گرایش لیبرال ایرانی در آمریکا باشد، نخست باید این انگاره در اندیشه‌ی هواداران ایرانی این گرایش جا بیفتد که لیبرالیسم یک چیز عینی‌ست: نه خود زبان بلکه گردایه‌ای از ابژه/آرمان‌ها، از باورها و رویکردهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک که کسانی در جای‌جای جهان به آنها پایبندند و زبان آنها را تنها گزارش می‌کند؛ انعطاف شگفت‌انگیزی که لیبرال‌ها در نتیجه‌ی کارکرد خودبنیاد مفاهیمی/اجتماعی هنگام گزینش و بازگزینش این ابژه‌ها از خود نشان می‌دهند، نیرنگ و دستان نیست، خود رویداد ناگزیر جایگزینی خودفرمان تکینه‌ابژه‌ها در زنجیره‌ی میل است. نه! لیبرال‌ها هرگز چیزی را از کسی پنهان نمی‌کنند و این به‌راستی همان شفافیت راهبردی‌ایست که با آن دشمنانشان را خلع سلاح می‌کنند؛ به‌وارون چه‌بسا فقط سوگندداران انقلاب‌های پیروز، و امروز در سراسر جهان تنها پنجاه‌وهفتی‌ها، باشند که همیشه چیزی برای پنهان کردن دارند: معنایی که تنها در گعده‌های زیرزمینی‌شان دبیره‌گردانی می‌شود تا از آرواره‌ی آن کلیت ادیبی جهانگیر که همه‌جا آشکاره است و بدبختانه از فرط آشکارگی اتهام امنیتی بر آن نمی‌برازد، دور بماند. حواستان به دسیسه‌ی سخن‌گفتن و از همه چیز سخن‌گفتن هست؟ کاریزهای پیام‌رسانی‌ای که در دسترس همگانند، شما را به فردی‌ساختن و خصوصی‌پنداشتن یک قانون جهانی فرامی‌خوانند، کاری که هر زبانی می‌کند تا به‌سان زبان پابرجا بماند، در پیکر رسانه‌ای که دشواری انطباق‌ناپذیری هر ابژه بر ژوئیسانس کانونی سوپژکتیویته‌ی خود را پیوسته و بیهوده همچون یک تعویق ابدی در یک سامانه‌ی دلالت شارش می‌دهد. در آن ژوئیسانس شریک می‌شوید تا توطئه‌ای به نام زبان پدید آید: نه معنایی پنهان در پس نشانه‌ای که پیشاپیش از کارکرد ابزاری آن آگاهییم، بلکه بستر ناگزیر معنای آنچه در زندگی هرروزه‌ی خود می‌گوییم و می‌شنویم؛ کارکرد گفتاری‌ای که رویه‌ی توطئه‌آمیز آن همانی‌ست که جلوی چشمان ماست. یگانه سخن‌گفتنی که مشارکتی لیبرالی

نیست، چیزی چون گفتگوی بیسیمی‌های میدان جنگ است که برپایه‌ی رازدبیره‌ای پیشاپیش هماهنگ شده پیامی بیش‌محرمانه را به یکدیگر می‌رسانند؛ پس از انقلاب، این رسانه‌ی میتراپی‌گفتگوی انقلابی‌ها برای پنهان‌داشتن معنایی به کار می‌افتد که زبان همگانی کمر به آشکاراندن آن نزد عام‌ترین و ریشه‌ای‌ترین ضدانقلاب، جاسوس مخوف همیشه چشم‌وگوش‌گشاده‌ای به نام «وجدان بیدار انسان‌ها»، بسته است؛ بیرون بیسیم، هر گفتگویی یک مشارکت لیبرالی‌ست. لیبرال‌ها روی «وجدان بیدار انسان‌ها» شمار ویژه‌ای می‌گیرند، چون همکار امنیتی آنها و همپیمان راهبردی‌شان است. برای نمونه بسیج همین وجدان بیدار جامعه‌ی آمریکا و سپس سراسر جهان در برابر قالبواره‌هایی چون سیاه‌ستیزی و فاشیسم ترامپ بود که با چاشنی کمی تقلب بایدن را سوارِ خر مُراد کرد. زنان و مردان و کودکان و جوانان کثیف آمریکا و اروپا با کشته‌شدن یک سیاه‌پوست فهمیدند که باید تندیس برده‌داران را پس از چند سده خودنمایی در میدان‌های جهان آزاد، به زیر بکشند؛ این یعنی سخن گفتن بر سر آنچه ناگهان درمی‌یابیم که به‌شکلی جهانی درباره‌اش تفاهم داریم، و لیبرال‌ها درست در چنین کثافتکاری‌هایی مانند خرگوش تکثیر می‌شوند. گماشته‌های این شیادها در ایران با دیدن این گفتگوی شهروندان جهان جُرْبه پیدا می‌کنند؛ آنها که خیال می‌کنند نقشه‌ی مزدوری چنددهه‌ایشان هنوز در اتاق فرمان آقابالاسریشان در دست اجراست، آماده می‌شوند تا به‌سهام خودشان گفتگو کنند؛ نه‌چنان‌که با دولت بایدن، دست‌کم نخست با جامعه‌ای که در چهارسال گذشته هر جا بوی بدی می‌آمد، بینی‌اش را می‌گرفت و آنها را تف می‌کرد. اما در این چهار سال ترامپ که آدم‌گشی را یک فضیلت مابعدالطبیعی می‌دانست و نه داده‌ای جامعه‌شناختی که چندصدسال بعد باید درباره‌ی ناپسندی و نادرستی آن به یک اجماع وجدانی جهانی رسید، به مخالفان نیمه‌بربر حکومت ایران آموخت تا اسطوره‌ی سخن گفتن با یکدیگر، با دگراندیشان و یا با قدرتمداران را کنار بگذارند و به‌جای آن هر کس با هر زبانی که دارد و ندارد به خیابان بریزد و سرزمینش را نابود کند؛ بنامیزد ایران همیشه ایران است و این توحش به آنچه بدان برانگیخته شده است نخواهد رسید، اما واقعیت واداشته‌ی تراز نوین مخالفت و نیز فشار بی‌سابقه بر یک جامعه است که از ترامپ به آینده می‌رسد و بایدن هم مشتاقانه آنها را در سیاهه‌ی داشته‌های خود می‌گذارد. مانده‌ی لیبرال‌های خوش‌خیال ایران دیر یا زود باور خواهند کرد که با پاره‌شدن پوزه‌بند دیوی که از دهانش آتش می‌ریزد، زبان‌آوری‌های آنها دیگر بهره‌ای برای خواست بدشگونی که همینک چونان حقیقتی حضوری در شهر و ده گزارش می‌شود، نخواهد داشت.

آبان‌ماه ۱۳۹۹